

هو العليم

فلسفه مصیبت‌ها و قطع تعلقات و علائق دنیوی

شرح حدیث عنوان بصری - انفاق و گذشت - جلسه ۹۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطيّبين الطاهرين و اللّٰعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه السلام در خطاب به عنوان می‌فرماید: «وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ

هَآنَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا.»

اگر نظر شریف رفقا و دوستان باشد در جلسه گذشته قرار شد راجع به دو مطلب صحبت شود؛ اول اینکه حقیقت مصیبت چیست؟ و دوم اینکه فلسفه و ضرورت آن چیست؟ و به‌طور کلی اصلاً مصیبت برای چیست و به چه مقولاتی گفته می‌شود؟ و در مرتبه ثانی، چه علتی پشت پرده و در ماوراء این مسئله وجود دارد؟ و چرا خدای متعال مصائبی را برای بندگان نازل می‌کند؟ راجع به مطلب اول قدری صحبت شد و عرض شد که مصیبت عبارت است از امر غیرمتوقع که نفس تمایلی به تحقق یا عدم تحقق آن شیء ندارد. البته مراتبی دارد؛ گاهی اوقات ممکن است امر ناگواری در آخرین مرتبه از ناملایمت و ناگواری برای بنده و انسانی پیش بیاید و گاهی از اوقات برحسب ظروف مختلفه و شرایط مختلف، مسئله به آن شدت نباشد.

برکات نهفته در مصائب

این امر ناگوار در ارتباط با افراد مختلف صور مختلفی به خود می‌گیرد؛ ممکن است يك مسئله برای يك شخص در يك مرتبه، ناگوار باشد و همان مسئله در مرتبه دیگر، کاملاً گوارا باشد، یعنی در شرایط مختلف تفاوت پیدا می‌کند. به‌طور کلی ناگواری مطلق یا گوارایی مطلق وجود ندارد زیرا ظروف مختلف است، شرایط مختلف است.

اگر دیوار منزلی خراب شود، صاحب منزل آن را امر بسیار ناگواری می‌شمرد؛ چون باید بنا بیاورد، کارگر بیاورد و مخارجی را صرف کند تا دوباره آن بنا را اصلاح کند. حالا اگر دیوار خراب شد و زیر آن گنجی پیدا شد، این امر ناگوار خیلی هم گوارا می‌شود و می‌گویند که ای کاش زودتر این دیوار خراب می‌شد و به این نعمت می‌رسیدیم. یا فرض کنید که در يك مسئله ناگوار، شخصی ناراحتی پیدا می‌کند و تصور می‌کنند آپاندیس یا طحال او عیب پیدا کرده است. بعد همین‌که او را تحت عمل قرار می‌دهند، يك مرتبه متوجه ناراحتی خیلی ناگواری در درون او می‌شوند و ممکن است يك ناراحتی بدخیمی در آنجا پیدا شود. اتفاقاً این مورد خیلی زیاد است که اگر این قضیه پیدا نمی‌شد قطعاً آن بیماری برایش مشکل‌ساز می‌شد ولی در همان مراتب ابتدایی آن را قطع می‌کنند و این شخص می‌تواند سال‌ها به عمر خود ادامه دهد. بعد می‌گویند که چه خوب شد و این قضیه مقدمه‌ای شد برای اینکه آن خطر از بین برود.

ما نظایر این مورد بسیار داریم که به‌طور کلی مسائل و مصائبی که برای انسان در طول زندگی پیش می‌آید، در ارتباط با انسان و موقعیت او چهره‌ها و ابعاد مختلفی دارد. و از آنجایی که بشر دارای سلايق و افکار و کردار مختلفی است، طبعاً این مسئله گوارا بودن و ناگوار بودن، خواهی نخواهی در زندگی روزمره افراد پیدا می‌شود. این يك مسئله ضروری است؛ یعنی ضرورت حیات و زیست و زندگی این مطلب را اقتضا می‌کند.

اقتضاء دنیا، مصیبت و مضیقه برای مؤمن و غیرمؤمن

هیچکس تابه حال عنوان نکرده است که در يك زندگي خوش و بدون هیچگونه دردسر و بدون هیچگونه مضیقه و مصیبتی حرکت کرده است. همه افراد در زندگي خود دارای نوساناتی هستند؛ چه افراد مؤمن و یا غیرمؤمن. یعنی جبر زندگي و زیست در این محیط و محیط اجتماعی با توجه به شرایطی که در جوانب انسان وجود دارد و او را در خود گرفته است، طبعاً اقتضای چنین مطلبی را خواهد کرد. این مسئله ناگوار بودن، مطلبی است که از او گریز و گزیری نیست و برای همه است و در این مسئله بین مؤمن و غیرمؤمن فرقی نمی‌کند. زندگي همین است؛ چه انسان در شرك بهسر ببرد برای او خواهد آمد و یا در ایمان بهسر ببرد برای او خواهد آمد.^۱

عدم ممانعت سلوک راه خدا از بروز مصائب برای شخص

نمی‌دانم این مطلب را گفتم یا نگفتم که یک اشتباهی وجود دارد - و من احساس می‌کنم هنوز برای خیلی افراد نسبت به این مسئله، آن تأمل و تحقیق و تصحیح کافی پیدا نشده است - و آن این است که افراد تصور می‌کنند تهیئ و حرکت و آمادگی و سیر در راه خداوند باید موجب از بین رفتن مصائب اینچنینی و از بین رفتن ناگواری‌های اینچنینی باشد درحالی‌که این يك خطای محض و غلط محض است. حالا ما مانند بعضی‌ها نمی‌گوییم که شاید این قضیه سلوک موجب زیادی این مسائل بشود و فعلاً این مقدار را به رفقا تخفیف می‌دهیم، ولی در آتی به این مسائل می‌پردازیم. بله، در این زمینه بعضی مطالب و مسائل هست که کم‌کم خدمت رفقا عرض می‌کنیم که يك وقت رفقا شوکه نشوند و بگویند: «ای داد بیداد! چه کاری کردیم؟!» به قول یکی از رفقا که به من می‌گفت: «آقا! حالا که تا اینجا آمدیم می‌شود استعفاء بدهیم!» ولی حالا به همین نحو عادی و به همین کیفیت، مطلب را تبیین می‌کنیم.

تعریف سیر و سلوک طریق الی الله

راه الهی عبارت است از حرکت از مجاز به سمت حقیقت و از نفس به سمت توحید و از اعتبارات به سمت واقعیات و از هوی به سمت نور و روشنایی و بصیرت، و از جهل به سمت علم و از تعلقات به سمت قطع تعلقات و تمرکز و ترکز در نقطه واحد که عبارت است از همان وجهه الهی و مقصد و مقصود قرار دادن حریم پروردگار و فنای در آن مقام امن و امان و کبریائیّت او؛ این عبارت است از سیر و سلوک. به عبارت دیگر مسئله سیر، حرکتی است همگام و همراه با زندگي برای قطع تعلقات و ورود در آن مقام و کنار گذاشتن اعتبارات و رسیدن به حقیقت؛ به این می‌گویند سیر و سلوک.

و از آنجایی‌که انسان در همین اجتماع زندگي می‌کند و با همین مردم بهسر می‌برد قطعاً چه از نقطه نظر اجتماعی و چه از نقطه نظر فردی، بالآخره تحت تأثیر علل و عوامل طبیعی و جریانات اجتماعی دارای تأثیرات و تأثرات قرار می‌گیرد و همان علل و عوامل بر وجود انسان و بر افکار انسان مؤثر واقع می‌شوند. و همین نوساناتی که در زندگي عادی در برای افراد پیدا می‌شود، به همین وضع برای سلاک پیدا می‌شود و برای سالک هم همین وضع است. او هم گاهی اوقات دارای مرض می‌شود، گاهی اوقات دارای سلامت می‌شود، گاهی اوقات دارای ضیق می‌شود، گاهی اوقات دارای گشایش و فراخی می‌شود، گاهی اوقات مسائل و جوانب و فشارهای روحی بر او وارد می‌شود و گاهی اوقات

۱. چون از جلسه قبل مدتی گذشته است و ما هم دچار فراموشی شدیم و نمی‌دانم در جلسه گذشته چه گفتیم، اگر بعضی از مطالب تکراری است رفقا عفو کنند.

رفع آنها می‌شود. علی‌کل‌حال این مسئله به همین کیفیت هست.

بیماری و فشار شدید اقتصادی مرحوم انصاری و عدم اطلاع مرتبطین

مرحوم آقای انصاری - رضوان الله تعالی علیه - داری ناراحتی قلبی بودند و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم برای این قضیه خیلی تلاش می‌کردند و برای ایشان چند مرتبه از طهران پزشکان متخصص قلب بردند. ایشان از ناراحتی قلبی خیلی رنج می‌بردند و از آن طرف از نقطه نظر اقتصادی و مادی هم مدتی دارای تضییقات و فشارهایی بودند. و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که کسی از این قضیه اطلاع نداشت.

داستان فروختن مرحوم انصاری فرش منزلشان را

یک روز مسئله عجیبی را فرمودند:

من يك روز در منزل ایشان بودم و دیدم که فردی در زد و رفتم در را باز کردم. دیدم شخصی آمده است و می‌گوید: «اینجا منزل آقای انصاری است؟» گفتم: بله. آن شخص آمد و داخل منزل شد و من دیگر متوجه نشدم که قضیه چیست. ولی دیدم با ایشان صحبت می‌کنند. این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم برای این مسئله است که ما يك قدری بهتر و با تأمل بیشتری به این مسائل بپردازیم و همه مسائل و جریانات مختلف را در راستای نزول تقدیر و مشیت الهی بدانیم و يك وقت قضایا ما را فریب ندهد و گول نزند و در بعضی از موقعیت‌هایی که قرار گرفتیم مطلب را فراموش نکنیم که چنین مطالبی برای آنها هم اتفاق افتاده است. ایشان می‌گفتند:

من دیدم از داخل منزل سروصدا می‌آید و صحبت است و ظاهراً يك بگو مگو و بحثی هست. بعد دیدم که آن شخص يك قدری صدایش را بالاتر برد و من متوجه شدم که این آقا سمسار است و مرحوم آقای انصاری می‌خواهند فرش‌های منزل خودشان را بفروشند. این سمسار می‌خواهد قیمت را پایین قرار بدهد و مسئله را به ثمن بخشی تمام کند و ایشان مثلاً می‌گویند که نه، این قیمتش بالاتر از این است. (و جایز هم نیست و درست هم نیست. ایشان می‌گفتند:) من خیلی متأثر شدم!!

درحالی‌که بسیاری از افراد در آن موقع تصوّرشان بر این بود که ایشان از طرق غیر عادی امرار معاش می‌کنند. و با تعبیراتی که تعبیرات زنده‌ای است - و بنده هم نمی‌گویم - می‌گفتند که مثلاً از قوای باطنی خودشان دخل و تصرفاتی دارند و به این طریق امرار معاش می‌کنند. افراد هم از این طرف و آن طرف می‌آمدند؛ از شیراز و نجف و طهران و اصفهان، و سه‌چهار روز در منزل ایشان می‌ماندند و به‌طور کلی منزل ایشان دائماً محل رفت‌وآمد برای دوستان بود. ایشان می‌گفتند:

من اطلاع دارم و اینها خبر ندارند که آقای انصاری برای تهیه مایحتاج همین افراد است که فرش منزلش را می‌فروشد! (بعد ایشان گفتند:)

شب به مسجد جامع همدان آمدم و مرحوم آقای انصاری - رضوان الله تعالی علیه - نماز می‌خواندند. (تابستان بود و هوا گرم بود و ظاهراً روی پشت‌بام مسجد نماز می‌خواندند.) بعد از نماز، يك مرتبه این فکر در من پیدا شد که الان می‌روم طهران و از دوستانی که در طهران هستند مبلغی را جمع کنیم و نگذاریم که کار به اینجا برسد. همین‌که نماز تمام شد ایشان رویشان را به طرف من کردند و فرمودند: «آقا سید محمدحسین، مبدا از این کارها بکنی!» و راه ما را هم بستند.

مسئله به این وضعیت بوده و این برای همه است. مرحوم آقای انصاری اواخر عمر دچار ناراحتی و بیماری‌هایی شده و بستری بودند. رفقا برای بهبودی و ادامه حیات ایشان دائماً نذر می‌کردند و گوسفند

می‌گشتند. يك روز ایشان به همین رفقا و دوستانشان رو کردند و فرمودند:
چرا شما مرتب نذر می‌کنید؟! بالأخره که ما باید برویم. مگر این دنیا غیر از این در دسر برای ما
چه دارد که شما دائماً می‌خواهید ما را در این دنیا نگه دارید؟! این دنیا همین است دیگر، همه‌اش
مرض و گرفتاری و تنگی است.
ایشان هم مشکلاتی داشتند. حالا این مسائل يك طرف، ولی مشکلاتی داشتند که لایقال است و قابل
گفتن نیست! که آنها دیگر برای خودش يك جریانی دارد و غیر از این مسائل اقتصادی و مادی است.
ایشان می‌فرمودند:

این دنیا غیر از این در دسر ها چه حاصلی برای ما دارد؟! بله، من غیر از انس و الفت با این رفقا
و دوستان، دیگر هیچ موجبی برای بودن در این دنیا نمی‌بینم. قلبان که درد می‌کند (و اواخر
عمر هم سکنه مغزی کرده بودند) اوضاع ما هم که این‌طور است. و علی‌کل‌حال مسائل دیگری
هم که بوده است و آنها را هم می‌بینید. دیگر برای چه آدم در این دنیا بماند؟! لاقلاً برود آن طرف.
اینها مطالبی است، یعنی علی‌کل‌حال مسئله این‌طور نیست که تصوّر شود شخصی که می‌خواهد
در این راه قدم بردارد با آمدن در اینجا تمام مشکلات برطرف می‌شود، بلکه آن جریان تقدیر و مشیت
الهی کار خود را برای گذران يك عبد خواهد کرد؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه مشرك باشیم و چه
مؤمن، چه سالک باشیم و یا غیر سالک، این جریان طیّ خواهد شد.

گرچه آیه قرآن راجع به مشرکین است که ما به اینها مهلت می‌دهیم تا گناه کنند،^۱ اما به‌طور کلی
این قضیه برای همه افراد است و خدای متعال در پرونده افراد نسبت به نوساناتی که برای اشخاص
پیدا می‌شود، برای هرکس تقدیر خاصّ خود را کرده است. این مسئله‌ای است و انسان باید با آن تقدیر
و مشیت الهی حرکت کند. نوسانات در زندگی، چه نسبت به مسائل روحی و چه نسبت به مسائل مادی
و چه نسبت به مسائل رجمی و به‌طور کلی مسائل شأنی و شؤنی، برای همه افراد هست و چه‌بسا اینکه
برای بعضی‌ها - همان‌طور که وعده دادیم که بعداً اشاره‌ای می‌شود - [مشکلات سخت‌تر و بالاتری
باشد] و من به اجمال يك مطلب را عرض کنم.

پاسخ مرحوم انصاری به حاج آقا معین بنا بر درخواست دعا برای حل مشکلات

خدا پدر بزرگ ما، مرحوم حاج آقا معین را رحمت کند. ایشان برای ما نقل می‌کردند که يك روز
پیش مرحوم آقای انصاری بودیم و راجع به اینکه بالأخره برای ما مشکلاتی پیش آمده و دعا بفرمایید
که این مشکلات حلّ بشود و این مسائل کنار برود صحبت شد. مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: «یعنی
شما به این مقدار هم راضی نیستید که تحمّل این مطالب را بکنید!» بعد آقای انصاری قضیه‌ای از
خودشان نقل کردند و فرمودند که آقای حاج آقا معین، يك قضیه برای من اتفاق افتاده است و من برای
شما می‌گویم. حاج آقا معین گفتند که ایشان وقتی آن قضیه را برای من تعریف کردند من سرم را پایین
انداختم و دیگر صدایم در نیامد. گفتند: «آقای حاج آقا معین! اگر شما بودی این مسئله را تحمّل
می‌کردی؟» گفتم: نه، من تحمّل نمی‌کردم.

راه خدا، عبارت است از قطع تعلّقات و علّاق

مطلب همین است و راه همین است؛ راه عبارت از قطع تعلّقات است، راه عبارت از قطع علّاق
است، راه عبارت از ترك حیثیات و شؤنی است که انسان را به دنیا متمایل می‌کند و جنبه ابتعاد و
دوری انسان را نسبت به پروردگار تقویت می‌کند؛ مسئله همین است. ما در این دنیا با حیثیات خودمان،
با شؤن خودمان، با بیا و بروهای خودمان و با ارتباطات خودمان ارتباط داریم. حالا اگر بخواهد این

۱. البته این بحث را بعداً در فلسفه مصیبت عرض خواهیم کرد.

ارتباطات قطع بشود و شکل دیگری به خود بگیرد یا بعضی مسائل پیدا شود، طبعاً برای انسان ناگوار خواهد شد.

إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد این مطلب را برای رفقا و دوستان روشن خواهیم کرد که اگر این قضیه برای انسان روشن شود، خود انسان نسبت به پذیرش این مطالب استقبال خواهد کرد. اصلاً به دنبال می‌گردد و اگر يك یا چند روز این قضایا نباشد، به دنبال می‌گردد. اینها مسائلی است که خدای متعال برای افراد بر طبق ظروف و استعدادشان خواهند فرستاد.

گلایه مرحوم آقای حداد از عدم درخواست قطع تعلقات توسط مرتبطين

مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالى عليه - می‌فرمودند که اینها سراغ ما می‌آیند؛ عبارت ایشان این بود:

به جای اینکه ما کاری انجام بدهیم که آن جنبه‌های تعلقی اینها کم شود، اینها می‌آیند و می‌خواهند آن تعلقات را ابقاء کنند و نگهدارند. می‌گویند که آقا دعا بفرمایید که فلان قضیه درست انجام شود. یا مثلاً دعا کنید که داماد خوبی برای ما پیدا شود، دامادی که باعث اذیت ما نباشد. آقا دعا بفرمایید فلان جای زندگی ما که لنگ است درست شود. آقا از طرف دولت آمده‌اند مالیات بگیرند مثلاً دعایی بخوانیم و کاری بکنیم که اینها مسئله را نسیاً منسیاً و فراموش کنند. آقا فلان‌جا این‌طور است، آقا فلان‌جا این‌طور است!

ایشان می‌فرمودند که کسی در اینجا نیامده و بگوید که يك کاری بکنید که این تعلقات قطع بشود، این تعلقات بریده بشود و این اعتباریات جایش را عوض کند. و با صحبت هم درست نخواهد شد. یعنی اگر بنده الآن هزار ساعت برای شما صحبت کنم ممکن است تا حدودی این مسئله مورد توجه قرار بگیرد اما تا برای خود انسان پیش نیاید و انسان در جهات مختلف از ابتلائات قرار نگیرد آنچه را که باید ادراك کند ادراك نخواهد کرد.

کی کند دانستن سرکنگبین *** دفع صفرا ای نگار نازنین^۱

مصائب، منشأ برکات پنهان

دانستن فایده ندارد. بارها این مطلب را عرض کردم که خود حقیر در زمان مرحوم آقا مباحثاتی بر سر این مطلب با ایشان داشتیم که تا آخر عمر هم این مباحثات ادامه داشت و هر از چند گاهی خود ایشان شروع می‌کردند و این مسئله را مطرح می‌کردند و ما می‌دیدیم فایده‌ای ندارد. زمانی که آقا شروع می‌کردند می‌گفتیم: آقا نتیجه بحث همان است که در جلسه قبل بود! ایشان می‌خندیدند و باز هم ادامه می‌دادیم. در بعضی از مباحث توحیدی که تا دو ساعت هم طول می‌کشید و فایده‌ای نداشت. یعنی نه اینکه فایده نداشت و این اشتباه از من است، قطعاً فایده داشته است؛ یعنی حالا ما آن موقع احساس می‌کردیم که مطلب باز به همان نتیجه بحث قبلی منتهی می‌شود.

به عقیده حقیر، شاید این مطلب بدون درگذشت ایشان و بدون از دنیا رفتن ایشان و مطالبی که بعداً پیش آمد، تا به حال برای بنده روشن نمی‌شد! یعنی این مسئله و این مسائل با صحبت و حرف درست نمی‌شود و این یک مطلبی است. یعنی اینها همه برکاتی است که انسان در يك ظواهر ناگوار می‌تواند به دست بیاورد که چطور ممکن است قضیه‌ای، ظاهری نامناسب و مصیبت‌بار داشته باشد ولی آن خیری که در درون آن است به اندازه‌ای بزرگ است که انسان آمادگی دارد صدها برابر او را تحمل کند. اگر بداند که در پشت این مسئله چه مطلبی هست دیگر آن وقت این قضیه همان قضیه خراب شدن آن دیوار

۱. مثنوی طاق‌دیس، ملا احمد نراقی، بخش ۱۶۰.

و پیداشدن گنج خواهد شد. اما خدا آن گنج را نشان نمی‌دهد و آدم را دائماً به این چلز و ولز می‌اندازد. دائماً بالا و پایین می‌شود و مرتب بالا می‌پرد و می‌گوید: «فلان شد! این‌طور شد!» اما بدان که زیر آن خوب است و خیلی زیر آن بد نیست! می‌گوید: «نه، ما که چیزی نمی‌فهمیم؛ نه، ما که چیزی ادراک نمی‌کنیم.» همین‌که این مطلب را می‌گوید، حکایت از او می‌کند، حکایت از آن گنج می‌کند، حکایت از آن حالتی می‌کند که این تغییر دارد در او پیدا می‌شود. این حالت دگر دیسی دارد در درون او پیدا می‌شود. منتها الان این مطلب به این صورت و به این ظهور جلوه می‌کند. این مطلب، مطلب مهمی است.

بنابر این مسئله مصیبت عبارت است از آن مسئله ناگواری که برای انسان در يك موقعیت به وجود می‌آید که ممکن است همین قضیه در موقعیت دیگر برای افراد دیگر این‌طور نباشد. شخصی از دنیا می‌رود و يك عده خوشحال می‌شوند و يك عده متالم و ناراحت می‌شوند و گریه می‌کنند و عزا می‌گیرند. قضیه‌ای اتفاق می‌افتد مثلاً حریق اتفاق می‌افتد و يك عده خوشحال می‌شوند و يك عده ناراحت می‌شوند. فرض کنید آن کسانی که متضرر می‌شوند ناراحت می‌شوند و آن کسانی که بعداً به منفعتی می‌رسند خوشحال می‌شوند. یا در زلزله‌ای که اتفاق می‌افتد همین‌طور است. تمام مسائل به‌عنوان يك مصیبت مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چون نظام يك نظام اجتماعی و هماهنگ است.

يك وقت یکی از بستگان ما در مشهد به رحمت خدا رفته بود و ما وقتی که به آن قبرستان رفتیم، خودم وارد آن مغسل^۲ شدم. چون از من خواسته بودند که در آنجا حضور داشته باشم و نظارت کنم.

اتفاقاً جنازه‌های بسیاری هم آورده بودند و خیلی هم شلوغ بود. افرادی که متصدی شستن بودند خیلی سرشان گرم بود و به اصطلاح بازارشان خیلی گرفته بود. و آنها متوجه نبودند که من در کنار و گوشه‌ای ایستاده‌ام و حرفشان را می‌شنوم. من دیدم آن دو نفر بندگان خدایی که داشتند جنازه را غسل می‌دادند یکی به دیگری با شعف عجیبی و خیلی سرحال می‌گوید: «عجله کن که امروز کار سگه است! چرا نمی‌جنبی؟!» حالا يك عده دارند شیون می‌کنند و تو سرشان می‌زنند که پدرشان یا برادرشان و یا شوهرشان از دنیا رفته است و این به او می‌گوید: «کار سگه است عجله کن و از دست نده.»

دنیا همین است. این مصیبت برای این شخص مصیبت است ولی برای او جشن است، برای او شادی است. در همه جا همین است، یعنی ما همه همین هستیم. هر کسی مطابق با وضعیتی که دارد تا وقتی که نظر، نظر کثرتی باشد همین است. دقت کنید! تا وقتی که نظر به ماده و کثرت باشد و به علل و اسباب مادی باشد برای یکی آلم و ناراحتی و ناگواری است و همین قضیه برای یکی موجب شادمانی و فرح و انبساط خاطر خواهد بود؛ این يك مسئله روشنی است.

حالا اگر بخواهیم مثال بزنیم دیگر همه رفقا می‌دانند که مطلب از چه قرار است و نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست. از من گوینده گرفته تا تمام افراد و رفقای شنونده و سایر افراد، همه ما این مسائل را ادراک کردیم و ادراک و لمس می‌کنیم. این مسئله و جنبه کلی قضیه در ارتباط با نظر به کثرت و نظر به دنیاست و این می‌شود مصیبت. بنابر این مصیبت مسئله‌ای است که در نظام اجتماعی و حیات انسان، گریزی از آن نیست؛ چه مشرک باشد چه مؤمن، چه سالک باشد و یا غیر سالک. این يك مطلب.

اما اینکه چرا خدای متعال برای انسان این مصیبت را می‌آورد و فلسفه این مطلب چیست، این را نمی‌خواهم عرض کنم که برای چیست؛ بلکه آن هدفی که به دنبال این مطلب است چیست؟ و چه چیزی باعث می‌شود که انسان آن هدف را فراموش کند و آن مقصد را از یاد ببرد؟ چون ممکن است انسان مسائل را فراموش کند و بر اساس دیدگاهی که دارد مسائل را ارزیابی کند. چیزی را که مصیبت نیست

۱. فرهنگ دهخدا: آواز سرخ شدن گوشت و امثال آن بر آتش یا تابه. ناله و زاری و التماس از کسی که حق با اوست.

۲. مَغْسِل یا مَغْسَل: محل غسل دادن میت. (محقق)

مصیبت بیندارد و چیزی را که مصیبت است، مصیبت آن را فراموش کند.

بیان شخصیت شهید اول و شهید ثانی و نحوه شهادت شهید اول

مرحوم شهید اول از بزرگان از فقهاء است و مردی است که از علماء بسیار راستین و مورد توجه همه علماء بوده است؛ هم شهید اول و هم شهید ثانی - رحمة الله علیهما - این طور بودند. البته شهید اول در مسائل علمی و فقهی از شهید ثانی قوی تر بوده است ولی شهید ثانی نسبت به مسائل عرفانی دارای مقاماتی بوده و این از عباراتشان پیداست و هر دو هم شهید شدند. در زمان حکومت عثمانی و سلاطین عثمانی همین خدانشناس های قضات متعصب اهل تسنن، هر دوی اینها را به جرم تشیع شهید کردند.

راجع به شهید اول داریم آن شخصی که واسطه برای بردن ایشان بوده، مرحوم شهید را به قتل می رساند. با اینکه گفته بودند که او را به دربار بیاورید ولی آن قضات شام، شخص واسطه را تطمیع کرده و به پول خریده بودند. چون می ترسیدند که اگر مرحوم شهید اول به دربار برسد تغییر و تحولاتی ایجاد کند و سلطان عثمانی او را اعدام نکند. به خاطر این مسئله، شخص واسطه را تطمیع کردند و گفتند که در بین راه او را به قتل برسان و سر او را برای سلطان عثمانی ببر. و این نانجیب هم قبل از اینکه به استانبول که مقر سلاطین عثمانی بود برسند در کنار دریا مرحوم شهید اول را به شهادت می رساند. همه اهالی آن قریه می بینند که نیمه های شب از کنار دریا نوری به آسمان تلالو می کند. افراد به آنجا می آیند و نگاه می کنند و می بینند که يك بدن در اینجا افتاده است و از این مسئله مطلع می شوند و در همان جا بدن مرحوم شهید اول را به خاک می سپارند و الآن محل زیارتگاه است. شهید اول هم چنین مردی بوده است. البته وقتی که این شخص واسطه به دربار می رود سلطان عثمانی می گوید: «من که سر او را خواسته بودم بلکه خود او را خواستم»، و واسطه را اعدام می کند و به قتل می رساند. و این هم سزای خیانتی بود که انجام شد.^۱

حکایت عجیب فوت شدن یک نماز شب از مرحوم شهید اول

من این مطلب را بارها از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - شنیدم و خودم در جایی ندیدم و از ایشان نقل می کنم که ایشان می فرمودند که مرحوم شهید اول شب ها که برای نماز شب بلند می شد خیلی حال مناجات و حال بسیار خوبی داشت و بیداری مرحوم شهید اول ساعت ها طول می کشید. يك شب خوابش می برد و در خواب می بیند که خدا به او حورالعینی داده و بساط و قصر و بهشتی است و يك حورالعین آمده و در کنار او نشسته و به خوبی مشغول صحبت هستند. این قضیه باعث می شود که خواب او را فرا بگیرد و نماز شب آن شب فوت بشود. وقتی که بلند می شود، می بیند اذان صبح و طلوع فجر است. عبارت مرحوم آقا این بود:

آن قدر این قضیه بر او ناگوار آمد که همان جا حال او تغییر کرده و مشغول گریه شده و به خدا شکایت کرده که من چه کردم که تو در يك چنین شبی باید فیض نماز شب را از من بگیری و به مصاحبت با حورالعین بپردازم؟! و مصیبت نامه ای دارد:

عَظُمْتُ مُصِيبَةُ عَبْدِكَ الْمُسْكِينِ *** فِي نَوْمِهِ عَنْ مَهْرِ حُورِ الْعَيْنِ

«چقدر این مصیبت بنده مسکین تو عظیم است که تو خواب و مصاحبت با حورالعین را برای

۱. روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۱، با قدری اختلاف.

او، بر قرب و انس با خودت ترجیح دادی (و عوض کردی و آن انس با خود را از او گرفتی).»

الاولیاءُ تَمَتُّعُوا بِكَ فِي الدُّجَىٰ *** بَتَهَجَّدُ وَتَحْشَعُ وَهَنِينَ^۱

فَطَرَدْتَنِي عَنْ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهُمْ *** أَتَرَى لِعَظَمِ جَرَائِمِي سَبْقُونِي؟^۲

«تو مرا از کوبیدن باب تو و در خودت محروم کردی.»

واقعاً عجیب است! ببینید، يك شخص عارف و شخصی که ناسك است و می‌خواهد به خدا تَقَرَّب پیدا کند مصیبت را در چه می‌بیند؟ حالا اگر ما همچنین خوابی دیده باشیم تا سه سال دیگر هم فراموش نمی‌کنیم و دائماً باز به دنبال بقیه‌اش می‌گردیم! ولی او مصیبت‌نامه می‌نویسد و انشاء می‌کند:

فَطَرَدْتَنِي عَنْ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهُمْ *** ...

«تو مرا از زدن باب خودت محروم کردی و آنها را راه دادی.»

... *** أَتَرَى لِعَظَمِ جَرَائِمِي سَبْقُونِي؟

«آیا این‌طور بوده که به‌خاطر جرائمی که من مرتکب شدم آنها آمدند و از من سبقت گرفتند و مسئله

از این قرار بوده است؟»

این مسئله مصیبت، مسئله‌ای است که در دیدگاه‌ها متفاوت است. حالا چرا این مسئله پیش می‌آید؟ نظام عالم، نظامی است که بر اساس جریانی که خدای متعال تقدیر کرده است پیش می‌رود. خواهی‌نخواهی این دگرگونی‌ها در این نظام وجود دارد، این مسئله است. اگر انسان متوجه این قضیه باشد، آن مسائلی را که برای او پیش می‌آید در راه تصحیح افکار و تصحیح عمل خود به‌کار می‌گیرد و اگر متوجه نباشد به راه دیگری می‌رود.

حکمت مصائب، تکامل انسان و قطع تعلقات حتی برای مشرکین

این مسائل و مصائبی که برای انسان است در راستای تکاملی انسان قرار دارند؛ چه برای مشرک و چه برای مؤمن. از آنجایی که هدف از خلقت انسان تکامل اوست تقدیر و مشیت پروردگار بر این است که این قضایا و مسائل را در راستای قطع تعلقات و قطع علائق برای او پیش بیاورد؛ برای کسانی که بتوانند استفاده کنند، حتی برای مشرک پیش می‌آورد. حتی مشرکین و حتی مخالفین در طول زندگی خود به مواردی از تنبّهات و تذکرات و ناگواری‌هایی برخورد می‌کنند که این ناگواری‌ها بتواند آنها را به راه بیاورد و بتواند موضع آنها را تغییر دهد. این مطالب برای آنها هم هست.

در آیه شریفه قرآن داریم:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ﴾^۳

«این مردم عادی فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند، (فقط علل و ارتباطات عادی و ظاهری را

می‌دانند) ولی از آخرت و آنچه که در پس این پرده است غفلت دارند.»

یعنی از پشت پرده و آنچه که می‌گذرد و آنچه که این قضیه برای تحقق آن مسئله است، غفلت می‌کنند و اگر بدانند غفلت نمی‌کنند.

۱. «اولیای خدا در تاریکی‌های شب با تهجد و خشوع و ناله و زاری از تو بهره‌ها برده‌اند.» (محقق)

۲. موسوعة الشهيد الاول، ج ۱۹، ص ۳۳۶.

۳. سوره روم (۳۰)، آیه ۷.

سنگین‌تر شدن بار گناه گناه‌کار با ماندن در دنیا

يك وقت فردی بود از بستگان ما که کارهای او در دنیا صحیح نبود. کارهای خلاف انجام می‌داد و عده بسیاری مشمول کارهای خلاف او و متألّم از اعمال زشت و قبیح او بودند. شاید کمتر کسی بود که اسم او را به نیکی ببرد و کمتر شخصی بود که از او به خوبی و خوشی یاد کند. این فرد در قضیه‌ای فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود. من یادم است وقتی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - داشتند به مادر او تسلیت می‌گفتند بنده هم در آن اتاق بودم و به او این مطلب را گفتند:

فلانی آیا شما به عنوان مادر رضایت می‌دهید که اگر فرزند شما باقی بود دائماً بر گناهان او افزوده می‌شد و مرتّب بار او سنگین‌تر می‌شد؟ و این اگر بود همین بود. و الآن خدا به او لطف کرده و از این دنیا رفته و بار او دیگر کمتر است.

یعنی مسئله جدی است! حالا اینکه می‌گویند: «إن شاء الله خدا به شما صبر بدهد و إن شاء الله بر درجات او اضافه کند»، از این حرف‌ها نیست! این شخص گناه‌کار است و اگر بماند بارش سنگین‌تر می‌شود؛ پس خدا او را بُرد تا اینکه بار او کمتر شود. این خودش يك تسلیت است و این خودش یک تعزیت است، این واقعیت است. **(وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ)**؛ آن مادری که الآن دل می‌سوزاند و بر فراق این فرزند گریه می‌کند، از آخرت غافل است. او نمی‌داند که هر روزی که بر زندگی این فرزند بگذرد، مرتّب آخرت او خراب می‌شود و دائماً بار آن طرف او سنگین‌تر می‌شود. اینجاست که کم‌کم دیدگاه‌ها تغییر می‌کند.

از اینجا ما می‌خواهیم به آن نکته دوم بپردازیم که فلسفه و علّت مصائبی که پروردگار به وجود می‌آورد چیست؟ چرا باید در این دنیا مصیبت باشد؟ چرا باید در این دنیا تنگناهایی وجود داشته باشد؟ چرا باید در این دنیا مرگ و میرهایی باشد؟ چرا باید در این دنیا وجود امراض و ناراحتی‌های روانی و فشارهای جانبی باشد؟ اینها برای چیست؟ - حالا ما به مطالب دیگر کاری نداریم و فعلاً در همین محدوده خودمان داریم صحبت می‌کنیم. - این انسانی که در راه خدا حرکت می‌کند، این حرکت او در راه خدا و این عبور و این قطع علائق او یعنی چه؟ و چه اثراتی بر این حرکت مترتب است؟ و چه تأثیراتی برای انسان ایجاد می‌کند که برای دیگران ایجاد نمی‌کند؟ انسان در چه وضعیتی قرار می‌گیرد که افراد دیگر از این وضعیت محروم هستند؟ فعلاً صحبت ما در اینجاست. شکی نیست در اینکه حرکت به‌سوی خدا عبارت است از عبور نفس و نفسانیات و اهواء و قطع تعلّقات نسبت به مسائل و جوانبی که موجب صافیّت و مانعیّت از حرکت انسان است، یعنی هرچه که نظر انسان را از خدا به غیر او معطوف کند.

لزوم حفظ اتحاد و انس بین دو برادر در راستای ایمان

انسان در طول زندگی خود به برادرانش اعتماد می‌کند و می‌گوید که الحمدلله ما برادرانی داریم. اینها هستند و ما با اینها زندگی می‌کنیم. اینها پشت و پناه ما هستند و ما با هم هستیم. این از يك نقطه نظر مسئله خوب و مهمی است و باید برادر با برادر متحد باشد. برادر باید با برادر خودش انس و الفت و رجمیّت را در راستای ایمان حفظ کنند. باید برادر با برادر که هر دو از يك نسب هستند و هر دو از يك ریشه هستند این مطلب را حفظ کنند.

اما صحبت در این است يك مؤمن وقتی که به‌سوی خدا حرکت می‌کند در کنار این مسئله رجمیّت، اتّحاد، الفت، انس و همبستگی که مورد دستور است و شارع مقدّس همه ما را بر این مسئله تحریک و تشویق و تحریض کرده است باید آن هدف اصلی را مدنظر داشته باشد و مبادا آن قضیه را فراموش کند. آن هدف اصلی حرکت به‌سوی اوست. آن حرکت اصلی عبارت است از اینکه انسان زندگی و عمر و حرکات خود را برای رسیدن به آن هدف قرار بدهد. مثل راننده‌ای که با سرعت زیاد در يك جاده

حرکت می‌کند و باید همه حواس و فکر او متوجه شرايطی که در آن قرار گرفته باشد؛ بعد شخصی از پشت با او صحبت می‌کند و چیزی را تعارف می‌کند. او به‌جای اینکه رانندگی‌اش را بکند سرش را به پشت برمی‌گرداند که مثلاً چایی یا شیرینی یا آن میوه را بگیرد و يك مرتبه به این طرف و به آن طرف می‌زند. راننده‌ای که باید تمام هدفش متوجه مقابل باشد و شرايطی را در نظر گرفته باشد که نباید سرش را بگرداند و از پشت سرش جای یا میوه یا شیرینی بگیرد، باید چهره‌اش را مستقیماً مقابل قرار بدهد و فقط دستش را حرکت بدهد نه اینکه سرش را هم برگرداند و همراه با سر، آن ماشین را هم برگرداند! و دیگر آن هدف اصلی در اینجا فانی شده است. يك میوه یا شیرینی یا چایی موجب شده است که آن هدف اصلی در اینجا برای يك مدت کوتاه قطع شود و همان مدت کوتاه مسئله را تمام می‌کند. حرکت تکاملی انسان مانند این راننده می‌ماند که انسان در راستای زندگی خودش به دنبال چه می‌گردد؟ برای چه حرکت می‌کند؟ چه مقصدی را دنبال می‌کند؟ مسائل دیگر، مسائل جنبی است و رعایت مسائل جنبی باید در راستای توجه او به آن هدف قرار بگیرد.

حالا اگر توجه به برادر، توجه به خواهر و توجه به اینها بیاید و آن حرکت و آن توجه را يك قدری کم‌رنگ کند، این عایق می‌شود، این مانع می‌شود و این صارف می‌شود. يك مرتبه خدای متعال يك قضیه پیش می‌آورد و بین اینها قطع می‌شود. عجب! كَأَنَّ ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾، كَأَنَّ از يك مادر متولد نشده‌اند! آن چنان فاصله می‌افتد که گویا اصلاً در دو نقطه مقابل هستند و هیچ گونه ارتباطی باهم ندارند و تازه به خود می‌آیند، عجب! این همان برادری بود که به او اعتماد داشتیم! اینها همان افرادی بودند که به آنها توجه داشتیم! حالا آن ارتباط تمام شد. این مسئله نسبت به شريك پیش می‌آید، این مسئله نسبت به قوم و خویش پیش می‌آید، این مسئله نسبت به افراد پیش می‌آید، نسبت به معتمدین انسان پیش می‌آید و نسبت به اموری که انسان به آنها وثوق دارد پیش می‌آید. اینها می‌شود مصیبت.

قطع ارتباط افراد با سالک، در ظاهر مصیبت ولی در واقع برکت است

قطع علاقه، يك مصیبت است. فرض کنید شخصی که انسان چهل سال با او زندگی کرده و باهم ارتباط دارند، باهم سلام و عليك دارند، باهم ارتباطات خانوادگی دارند و باهم انس و علاقه دارند، يك مرتبه قضیه‌ای پیش می‌آید که انگار نه‌انگار که اصلاً وجود خارجی داشته است و انتساب و یا رجمیتی بوده است. این يك مصیبت است و مصیبت کمی هم نیست.

اما این مطلب برای فردی که در راه است يك برکت می‌شود. يك خیر می‌شود و او را تکان می‌دهد. به خود بیا! فردا این قضیه برای شخص دیگر هم اتفاق می‌افتد. از برادر می‌گذری و بسیار خوب؛ حالا بعد از آن من باب‌مثال سراغ شريك زندگی می‌آیم. اول می‌آیند و می‌گویند: سلام عليكم و با دسته گل و شیرینی و شربت و... به‌به، به خوبی و خوشی تمام می‌شود. يك یا دو ماه که می‌گذرد، می‌گویند که ما با هم آمدیم، با هم پیر می‌شویم و با هم در يك قبر می‌رویم و با هم حشر پیدا می‌کنیم و از این عبارات و از این لطائف و از این مسائل خوب و خوش، و إن شاء الله که همیشه همین‌طور باشد! يك خرده که می‌گذرد - بالأخره زندگی است و بالا دارد پایین دارد، نوسان دارد، مسئله دارد، خواست

۱. سوره انسان (۷۶)، آیه ۱.

هست، سلیقه هست! - بعد کم‌کم آن عبارت‌ها، آن تعبیرها، آن ظرافت‌ها، آن محبت‌ها جای خود را عوض می‌کند و عبارت‌ها يك قدری سنگین‌تر و قدری با ادبیات بهتر و بعد کم‌کم به صورت دیپلماسی و مسائل سیاسی و بعد هم کم‌کم خودمانی می‌شود - و این شاءالله قضیه به خودمانی نرسد! - آنچه که در دل هست مطرح می‌شود و بعد انسان می‌بیند عجب! چه بود؟! و ما چه نیتی داشتیم؟! چه خیال می‌کردیم؟! چه در ذهن داشتیم؟! و فرق نمی‌کند چه مرد نسبت به زن و چه زن نسبت به مرد، بالأخره آن هم يك دورانی بود.

البته همان طوری که بنده بارها عرض کردم ما یک مثال می‌زنیم اما نظر بزرگان، نظر اولیاء و نظر شرع بر محبت بیشتر است، اما این قضایا بسیاری شرح داده شده است و دیگر نیاز به توضیح بیشتر نیست.

علی‌کُلِّ حال این قضیه ممکن است برای خیلی‌ها اتفاق بیفتد که آن توقّعات به‌صورت دیگری درمی‌آید، آن افکار به‌صورت دیگری درمی‌آید و آن تمنیات و خواست‌ها به‌صورت دیگری درمی‌آید. يك مرتبه انسان می‌بیند عجب، همه خواب و خیال بود. آن مطالبی که در آن موقع مطرح می‌شد نه‌تنها الآن خبری از آنها نیست بلکه مطالبی درمقابل آنها مطرح می‌شود، مسائل دیگری مطرح می‌شود و انسان يك مرتبه می‌بیند زیر پایش خالی شد. ما چه فکر می‌کردیم، چطور شد! این هم يك ضربه می‌شود، این هم يك مصیبت می‌شود. یعنی انسان احساس کند آن تعلّقاتی که نفس با آنها این بنا را نهاده بود و این بنای زندگی و زیست را در این دنیا نهاده بود، يك مرتبه همه آنها خراب شد. دو نفرند و با هم هستند اما باهم نیستند و فقط يك ارتباطی وجود دارد، همین. فقط يك نوع محرّمیّت و يك نوع شناختی وجود دارد، همین و دیگر آن تعلّقات نیست. در اینجا می‌گوید که این شریک زندگی ما هم که نشد! پس حالا سراغ شخص دیگری می‌رویم. ببینیم نسبت به فرزندانمان چه می‌گوییم؟ می‌گوییم: این شاءالله اینها بزرگ می‌شوند و چه می‌شوند.

البته يك وقت تصوّر نشود که این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم باید حتماً انجام بگیرد. خدای متعال از ما نسبت به مسائل، خیلی عالم‌تر و خیلی داناتر است و خیلی از این مطالب در پرونده دارد. ما هیچ نگران خودمان نباشیم و خیال ما از این قضیه جمع باشد. او خیلی در پرونده‌اش هست، یکی کنار می‌رود و یکی دیگر را می‌آورد. چیزی که اصلاً تصوّر نمی‌شد يك مرتبه می‌بینید پرونده‌اش باز شد؛ این دیگر از کجا آمد؟! می‌گوییم: این شاءالله این هم به خیر باشد و مدّتی می‌گذرد. حالا اگر کسی نشنود می‌گوییم الحمدلله فعلاً مسائل خوب است! تا این را می‌گوییم دوباره يك پرونده دیگر شروع به باز شدن می‌کند. علی‌کُلِّ حال مطلب همین است.

وظیفه سالک: قطع علاقه از دیگران در عین عمل به تکالیف نسبت به آنها

این مسئله خیلی باید مورد توجّه قرار بگیرد که انسان در این مسائلی که برای او پیش می‌آید، تا به این نقطه نرسد که در عین عمل به تکالیف و در عین رعایت ظرافت‌ها در ارتباطش با دیگران، با زن و فرزند، با افراد عائله، با رفیق و دوست، با صدیق و با رفیقش [اگر از آنها قطع علاقه نکند کار او درست نمی‌شود]. آیا بالاتر از رفیق هم هست؟! رفیق سلوکی، رفیقی که مدّت‌ها با انسان بوده و اشتراك در مسیر دارد، يك مرتبه انسان می‌بیند که اصلاً انگار نه‌انگار سابقه‌آشنایی وجود داشته است؛ بیست سال با هم بودند، می‌رود که می‌رود! و همه آن مطالب و مسائل و همه آن تعبیر، عبارات محبت‌آمیز و کلمات جذّاب و کلمات شیرین تبدیل می‌شود به عبارات و کلماتی که هر کدامش مانند يك سهم و مانند يك تیر بر قلب انسان می‌نشیند. بله، همان‌ها، می‌آیند و سر هیچ و پوچ انسان را رها می‌کنند! انسان می‌گوید: عجب! این هم از رفیق. دیگر چه کسی برای من ماند؟!

در اینجا خدا می‌گوید که حالا سراغ من بیا. به برادرت اعتماد کردی، او گذاشت و رفت. به زن خودت اعتماد کردی، گذاشت و رفت. به فرزندت اعتماد کردی، گذاشت و رفت. به پدرت و مادرت

اعتماد کردی، آن‌طور شد. به همسایه‌ات اعتماد کردی، آن‌طور شد. به شریکت اعتماد کردی، آن‌طور شد. بعدش گفتی که دیگر این رفیق سلوکی حدّاقل برای ما می‌ماند و به او هم اعتماد کردی، او هم این‌طور شد؛ دیگر خود انسان می‌ماند و تنها. تازه متوجّه می‌شود که آنچه را که فرمودند درست است. درست است که گفتند:

تنها تویی تنها تویی در گوشهٔ تنهایی‌ام *** تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسوایی‌ام^۱

فقط و فقط باید او بماند؛ این مصیبت و این مصائب ناگوار می‌آید و این مطلب را ایجاد می‌کند و این هم آسان به‌دست نمی‌آید. انسان ناراحت می‌شود، بالا و پایین می‌کند، چلز و ولز می‌کند، هزار خواب آشفته می‌بیند، با هزار کس صحبت می‌کند، این مطالب را در درون خود تحمل می‌کند، اما باید مواظب باشد که این کارهایی که انجام می‌گیرد چه تأثیراتی در او به‌وجود می‌آورد و چه اثراتی در او ایجاد می‌کند. و این محبّت خداست، وقتی که محبّت الهی شامل حال انسان شود این‌گونه خواهد شد.

پس کاری که باید انسان انجام بدهد این است که در راستایی حرکت کند که دقیقاً عمل به تکالیف کند و به همان کیفیت که دستور است عمل نماید، چون اگر انجام ندهد کارش ناقص می‌ماند. یعنی در عین اینکه این مطالب را می‌بیند باید به وظیفه و تکلیف خود عمل کند. در عین اینکه این ناگواری‌ها را می‌بیند باید از آن مسیر تخطی نکند. برای خیلی از افراد خیلی اتفاق می‌افتد که می‌گویند: حالا که این‌طور است پس ما هم دنبال کار خودمان برویم. حالا که این‌طور است پس ما هم به آن نحوه عمل کنیم. درحالی‌که این نحوه صحیح نیست و نمی‌گذارد اثر درست و صحیح واقع شود.

اثری که راه مُتَقَن توحید و مسیر صحیح اولیای الهی در نفس انسان باقی می‌گذارد این است که در عین اینکه این علائق قطع می‌شود، انسان طابق النعل بالنعل به تکلیف و به وظیفه خود نسبت به زن و بچه، نسبت به شریک، نسبت به رحم، نسبت به رفیق، نسبت به افراد، نسبت به آنچه که حول و حوش او هستند و نسبت به خود، تمام اینها را موبه‌مو انجام بدهد و رعایت کند تا اینکه حتّی کسی متوجّه نشود که در نفس و دل او چه می‌گذرد. این مسئله، مسئلهٔ دقیق و بسیار ظریفی است.

من خیال می‌کنم که شاید رفقا خسته شده باشند و اگر هم رفقا خسته نشدند ولی من خسته شدم. ان‌شاءالله با توجّه به دقتی که نسبت به این قضیه وجود دارد احساس می‌کنم که ما در جلسهٔ آینده این مطلب را ختم می‌کنیم. ان‌شاءالله راجع به هماهنگی و هم‌گونی بین این دو طریق یعنی اتّجاه به سوی حقّ و توجّه به ظاهر و توجّه به عالم تکالیف که بزنگاه تربیت اولیاء خداست صحبت خواهد شد. ان‌شاءالله امیدواریم که خدای متعال آنچه را که برای ما مقدّر می‌کند آن را در مسیر تکامل ما و قطع تعلّقات ما و توجّه خاص به‌سوی خودش قرار بدهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ .رازهای موفقیت، منصوره اتابکی.